

آزادی منشأ شرافت و علو انسانی است

دیگری در اندیشه سارتر به روایت راضیه زینلی

محسن آزموده

ان پل سارتر (1905-1980) فیلسوف و نویسنده فرانسوی نگاهی بدبینانه و منفي به رابطه انسان با دیگری داشت، اگرچه آن را ضروري و ناگزير ميدانست. شاید حق داشت، او در زمان‌های پرآشوب زیست و در جوانی و میانسالی دو جنگ جهانی را تجربه کرد، آن هم در اروپایی که خود را مدعی اوج عقلانیت و تمدن می‌خواند. سارتر اما هیچ‌گاه ناامید نشد و همواره محدودیت‌ها را به فرصت‌های تازه بدل کرد و کوشید از دل سیاه‌ترین وضعیت‌ها، امکان‌های رهایی و آزادی را پیدا کند. دکتر راضیه زینلی فارغ‌التحصیل فلسفه دین در گفتار حاضر شرحی گویا و جذاب از اندیشه سارتر به ویژه در رابطه با دیگری ارائه می‌کند. او نویسنده دو کتاب «خود، دیگری و خدا در اندیشه کرکگور» (نشر آن سو، 1400) و «رنج هستی» (نشر ماهگون، 1399) است و مقالات متعددی در نشریات علمی-پژوهشی درباره فیلسوفان اگزیستانسیالیست به ویژه سارتر نوشته است. این گفتار در مدرسه مجازی فلسفه تردید برگزار شده است.

راضیه زینلی

اهمیت دیگری

دیگری مفهومی است که در چند دهه اخیر وارد مباحث فلسفی شده است. تا پیش از آن، این استقلال موضوعی را نداشته است، اما بنا به اقتضات جدید و پیچیده شدن روابط انسانی و اهمیت پیدا کردن تعامل افراد، جایگاه فلسفی پیدا کرده است. به عبارت دیگر، دیگری وارد زندگی ما می‌شود و ما می‌توانیم با حضور دیگری به یک فهم

مشترك از جهان برسیم و زندگی باکیفیت‌تری تجربه کنیم. بنابراین مساله دیگری صرفاً در اتاق‌های تنگ و تاریک دانشگاه مورد بحث قرار نمی‌گیرد، بلکه روابط و تعاملات ما را هم درگیر می‌کند و تعمق در آن می‌تواند ما را به آدم‌هایی با زندگی باکیفیت‌تر هدایت کند، امری که از رسالت‌های ابتدایی فلسفه است. ما با دیگری جهان را تجربه می‌کنیم و می‌سازیم. البته دیگری در کنار فرصت، تهدید هم هست. فیلسوفان در مورد دیگری به فراخور فلسفه خود، اندیشه‌های متفاوت، متعارض و بعضاً متناقضی طرح کرده‌اند. ما در اینجا گزارشی از این اندیشه‌ها طرح می‌کنیم.

فیلسوف اکتیویست و پرمخاطب

ژان پل سارتر، متفکری است که نامش با اگزیستانسیالیسم گره خورده است و می‌توان گفت این سنت فلسفی را پرمخاطب کرده است. او فیلسوفی است که اندیشه خود را در قالب ادبیات، یعنی رمان و داستان و نمایشنامه مطرح و طیف گسترده‌ای از مخاطبان را ایجاد کرد. تفکر اگزیستانس بعد از سارتر رواج (اگر نگوییم عمق) بیشتری داشت. او کمک کرد اگزیستانسیالیسم و مفاهیم مربوط به احوالات وجودی، در میان مردم فلسفه نخوانده هم شایع شود، از این حیث هم در زمان حیاتش و هم پس از آن فیلسوفی پرمخاطب و جذاب است. این امر در میان فیلسوفان کمتر پیش می‌آید.

سارتر دو جنگ جهانی و به تعبیر خودش در جنگ، آزادی را تجربه کرده و بسیاری از احوالات اگزیستانس در این برهه زمانی شناخته می‌شود. او آثار پرمخاطبی دارد و کتاب‌هایش به اکثر زبان‌های دنیا ترجمه شده و نمایشنامه‌هایش بارها روی صحنه رفته است. مهم‌ترین کتاب فلسفی او یعنی «هستی و نیستی» در زمان انتشار پرفروش‌ترین کتاب قرن بیستم فرانسه می‌شود. این نشان می‌دهد فلسفه می‌تواند غیر از جنبه نظری، کارایی‌های دیگری هم دارد. گذشته از اینها، سارتر به جهت اجتماعی بسیار فعال بوده و جنبه‌های بشردوستانه زیادی دارد و حتی در دادگاه‌های پس از جنگ قاضی بوده است. او در زمینه آزادسازی زندانی‌های سیاسی تلاش‌های فراوانی کرده و اکتیویست بسیار فعالی بوده است. بنابراین نظر و عمل او با یکدیگر سازگار بوده است. مهم‌ترین کتاب فلسفی سارتر، چنانکه آمد، «هستی و نیستی» است و بحث ما به لحاظ نظری مبتنی بر این کتاب است، مصادیق را اما از نمایشنامه‌های سارتر وام می‌گیریم.

فلسفه سارتر

سارتر در کتاب «هستی و نیستی» از يك سو میان سوژه (فاعل شناسا) و ابژه (متعلق شناسایی) تفکیک و از سوی دیگر میان «وجود در خود» (being in itself) و «وجود برای خود» (being for itself) قائل می‌شود. پیشینه این تفکیک به تقسیم‌بندی هگل باز می‌گردد. او ساختار هستی را بر اساس تقابل این دو نحوه وجود در نظر می‌گیرد و شق ثالثی به نام «وجود برای دیگری» (being for others) اضافه می‌کند که تمرکز بحث ما بر این نحوه سوم است. ابتدا به توصیف دو نحوه اول وجود می‌پردازم.

وجود در خود

به نظر سارتر، هر موجودی که خارج از ما و فاقد آگاهی است، در حیطه و قلمرو وجود در خود، قرار می‌گیرد. او می‌گوید: 1. وجود هست، 2. وجود در خود هست و 3. وجود هست، آنچه هست. یعنی وجود سه ویژگی دارد. ویژگی نخست یعنی این وجود نه قدرت دارد از موجود ممکن ناشی شود، زیرا امکان ویژگی اصلی وجود برای خود است، نه قدرت دارد از موجود ضروری ناشی شود. بنابراین این وجود، نه ممکن است، نه ناممکن، فقط هست و هیچ جنبه ضروری ندارد. وجود در خود، از نظر سارتر، تبیین‌ناپذیر و غیرقابل استنتاج است و فقط باید تسلیم بی‌معنایی کامل آن شویم. سارتر غیر از شرح فلسفی این مفهوم در «هستی و نیستی» در بیشترین جایی که این وجود در خود را شرح می‌دهد، در رمان تهوع است که يك شاهکار ادبی-فلسفی است. داستان تهوع با تمرکز بر شخصیت روکانتن به عنوان (ضد) قهرمان داستان، مواجهه تلخ آدمی را با عالم اشیا و وجود در خود نشان می‌دهد. سارتر ثمره مواجهه بی‌واسطه انسان با عالم اشیا را پوچی می‌داند، زیرا معتقد است در این جهان ضرورتی نیست و به لحاظ عقلانی امری تبیین‌ناپذیر است. انسان در این جهان ممکن و تبیین‌ناپذیر احساس امنیت ندارد، زیرا هر لحظه ممکن است به يك هزارپا بدل شود! بنابراین این دنیا و هر چه در آن است، موجب آزار و تهوع انسان است و همه چیز زاید و غیرضروری است. خلاصه آنکه عالم خارج از ما یا وجود در خود، پر و سرشار است و با خودش یکی است و کدر و تیره است و این امر ما را به مواجهه‌ای دردناک می‌رساند. خاصیت آن لزج بودن و چسبناکی است. به عبارت دیگر ما تصور می‌کنیم آن را می‌گیریم و متعلق به خود می‌سازیم، اما در واقع آن ما را به تملک خودش در می‌آورد و این دردناک است. اشیا از دید او نام‌ناپذیر، تنها، بدون کلمات و بی‌دفاع هستند و این دنیا تحمل‌ناپذیر است.

وجود برای خود

از دید سارتر، وجود برای خود، انسان است که برتر از وجود در خود یا اشیاست. ویژگی اصلی وجود برای خود آن است که در آن وجود بر ماهیت تقدم دارد، یعنی اینکه من هستم، به چیزی که هستم، تقدم دارد. یعنی من یا انسان ماهیت از پیش ساخته‌ای ندارد و به خاطر انتخاب‌هایش تعیین می‌شود. ماهیت انسان در پی انتخاب‌هایش ساخته می‌شود، بنابراین برخلاف وجود در خود که پر و سرشار است، ویژگی وجود برای خود، میان تهی و خالی بودن است. انسان آن چیزی نیست که هست و آن چیزی هست که نیست. یعنی انسان گذشته‌اش نیست و آینده‌اش هم نامشخص است. زمان حال همان عدمی است که وجود محض است و فقط بر حسب گذشته معلوم و رفتار انسان در آینده مشخص می‌شود. آدمی (وجود برای خود) مدام در حال پیش رفتن و به جایی نرسیدن است. به همین دلیل انسان يك طرف توخالی و تعریف‌ناپذیر است که در طول زندگی‌اش ساخته شود. انسان مهم‌ترین مفهوم یا ترم (term) در فلسفه و کارهای سارتر است. وجود برای خود نزد سارتر مساوی با اندیشیدن است و انسان هیچ‌گاه نمی‌تواند از اندیشیدن فرار کند. فراموشی خود ناممکن است و بشر در هر حال به خودش فکر می‌کند و این از دید سارتر امری دردناک است. او در رمان سن عقل، این نکته را از زبان ماتیو (قهرمان رمان) مطرح می‌کند.

دیگری از دید سارتر

وجود برای خود، بخشی از وجود در خود است. انسان با بقیه زندگی می‌کند و بی‌نیاز از آنها نیست. او در جهانی ساکن است که انسان‌هایی دیگر در آن هستند. بدین سان سارتر از ذهن باوری فراتر می‌رود و معتقد است در کنار من، انسان‌هایی هستند که می‌اندیشند و احساس دارند. بنابراین دیگری، بخشی از من است. ما برای اثبات خودمان ناگزیر از روی آوردن به دیگری هستیم، این نیازی دریغناک و سخت است و فرد را دچار تلاشی بی‌حاصل می‌کند.

در بحث دیگری از دید سارتر، نگاه (gaze یا looking at) مفهومی کلیدی است، زیرا از دید سارتر، دیگری فردی است که من را نگاه می‌کند، نگاهی که بر هستی ما سنگینی می‌کند و به ما عینیت می‌بخشد. من قادر نیستم به خودم عینیت ببخشم و من زیر نگاه دیگری عینیت خود و از آن طریق ذهنیت دیگری را تجربه می‌کنم، طوری که اگر من يك ذهن باقی بمانم و او برای من چون يك عین باشد، هرگز قادر به درک چنین تجربه‌ای نخواهم بود.

سارتر در فصل سوم هستی و نیستی، مشخصاً به موضوع دیگری می‌پردازد.

از دید سارتر دیگری باعث می‌شود فرد به خودش آید و زمینه‌ساز احساس شرم شود. شرم (shame) مفهومی کلیدی نزد سارتر و دیگر اگزیستانسیالیست‌هاست. سارتر در هستی و نیستی، می‌گوید شرم یا غرور من است که نگاه دیگری را بر من نمایان می‌کند، شرم، شرم از کسی است، احساس شرمساری تشخیص این واقعیت است که من چیزی هستم که دیگری به آن نگاه و در خصوص آن قضاوت می‌کند. من در مقابل نگاه دیگری آسیب‌پذیرم و از منظر او نمی‌توانم خود را ببینم و این دیده شدن آسیب‌پذیرم می‌کند. من از خودم آن‌گونه که در نظر دیگران جلوه می‌کنم، شرمزده هستم. شرم داشتن يك حيث التفاتي دارد و متعلق آن خود من است. سارتر می‌گوید که نگاه دیگری آزادی من را سلب می‌کند. او در آثار داستانی‌اش به خصوص نمایشنامه «در بسته» (یا خلوتگاه) این بحث را بسط می‌دهد. تعبیر مشهور سارتر یعنی «دیگری دوزخ است» از این نمایشنامه می‌آید. اما چرا دیگری این اندازه تحمل‌ناپذیر است؟

سارتر معتقد است وقتی رابطه شکل می‌گیرد، دو سوژه با هم ارتباط نمی‌گیرند، بلکه یکی دیگری را به ابژه (شیء) بدل می‌کند و شیء‌شدگی رخ می‌دهد. ما دیگری را شیء می‌کنیم تا کنترل‌پذیر و پیش‌بینی‌پذیر شود. در نگاه به دیگری او فردیت خود را از دست می‌دهد و به اشیای پیرامون خود فروکاسته می‌شود. از نظر سارتر انسان‌ها برای بودن به یکدیگر نیاز دارند، اما این نحوه بودن، به بهای از دست دادن آزادی است. در نتیجه رابطه بین آدم‌ها، ترکیبی از وابستگی و خشونت است. نگاه عنصری صرفاً فیزیکی نیست، بلکه شامل انواع قضاوت‌ها می‌شود و به همین دلیل سنگین است. وقتی من به دیگری نگاه می‌کنم، راجع به آنچه هست، قضاوت می‌کنم. یعنی وجود برای خود دیگری در دیدن و قضاوت متوقف و به شیء بدل می‌شود. به همین دلیل دیگری تحمل‌ناپذیر و منزجرکننده می‌شود.

حیطه‌های شیء‌شدگی در نگاه دیگری

در آثار سارتر، در سه حیطه این نگاه دیگری، یعنی شیء‌شدگی و بی‌دفاع بودن رخ می‌دهد.

1- از نظر سارتر اولین نگاه‌هایی که آزادی فرد را محدود می‌کند، نگاه افرادی است که انسان را به وجود آورده‌اند. آنها طبق باورها و موقعیت اجتماعی خودشان علاوه بر گذشته کودک، آینده او را هم رقم می‌زنند، کودک بخشی از جهان نظام‌مند و از پیش تعیین شده والدین می‌شود. از دید سارتر، رابطه کودک و والدین، اولین مصداق رابطه

خواجه و برده هگل است. سارتر به ویژه این بحث را در کتاب «کلمات» که نوعی خودزندگینامه اوست، بسط می‌دهد.

2- دومین رابطه، رابطه عاشقانه تنانه است. سارتر در هستی و نیستی، رابطه انسان‌ها را مبتنی بر يك ستیزه می‌خواند و ستیزه به این معناست که هر کس برای کسب آزادی خویش می‌کوشد خویشتن را از سیطره دیگری رها کند و این ستیزه دوطرفه است. از دید سارتر عشق نوعی انکار خویشتن است و آن در 3 حالت سادیسم (دیگرآزاري)، مازوخیسم (آزارطلبی) و بی‌اعتنایی (نابینایی) رخ می‌دهد. از دید سارتر، عشق جنگ آزادی‌ها و پیکار دو خودآگاهی با یکدیگر است و همیشه ناکام است. در نتیجه يك سوءنیتی است که به آن پناه می‌بریم تا نیستی خودمان را جبران کنیم. سوءنیت (bad faith) یا باور نادرست یا خودفریبي از اصطلاحات مهم سارتر است. ما در عشق می‌کوشیم وجود خودمان را توجیه کنیم. عشق از دید سارتر وسیله‌ای برای غلبه بر تهوع و وجود بی‌دلیل خود است. این تصویر حزن‌انگیز از عشق در آثار مختلف سارتر به ویژه کتاب «کار از کار گذشته است» وجود دارد.

3- رابطه انسان با خدا مهم‌ترین رابطه‌ای است که انسان می‌تواند تجربه کند. از دید سارتر خدا آن دیگری است که مطلق شده و به غایت رسیده است. تفاوت این رابطه با دیگری، با دیگر رابطه‌ها با دیگری این است که در موارد پیشین، این رابطه دوطرفه بود، اما در اینجا، موجودی هست که به همه چیز نگاه می‌کند، اما هیچ کس نمی‌تواند به او نگاه کند. تفصیل این بحث را می‌توان در نمایشنامه‌های «شیطان و خدا» و «مگس‌ها» خواند. آزادی از دید سارتر مسوولیت‌زاست و در نتیجه اضطراب‌آور است. قیمت آزادی از دید سارتر بودن در يك فضای تنها و يك اضطراب بی‌پایان است، غوطه خوردن در جایی که ناامیدی به همراه دارد. اما انسان مسوول سارتر در نهایت آزادی را انتخاب می‌کند. از دید سارتر آزادی بشر يك طوق لعنتی است که بر گردنش نهاده شده، اما همین طوق می‌تواند منشا علو و شرافت او باشد. برای شرح بحث رابطه انسان با خدا نزد سارتر می‌توان به مقاله‌ام در کتاب «رنج هستی» مراجعه کرد.

پژوهشگر فلسفه

سارتر در فصل سوم هستی و نیستی، مشخصاً به موضوع دیگری می‌پردازد.

از دید سارتر دیگری باعث میشود فرد به خودش آید و زمینه‌ساز احساس شرم شود. شرم (shame) مفهومی کلیدی نزد سارتر و دیگر اگزیستانسیالیست‌هاست. سارتر در هستی و نیستی، می‌گوید شرم یا غرور من است که نگاه دیگری را بر من نمایان می‌کند، شرم، شرم از کسی است، احساس شرمساری تشخیص این واقعیت است که من چیزی هستم که دیگری به آن نگاه و در خصوص آن قضاوت می‌کند.

داستان تهوع با تمرکز بر شخصیت روکانتن به عنوان (ضد) قهرمان داستان، مواجهه تلخ آدمی را با عالم اشیا و وجود در خود نشان می‌دهد. سارتر ثمره مواجهه بیواسطه انسان با عالم اشیا را پوچی می‌داند، زیرا معتقد است در این جهان ضرورتی نیست و به لحاظ عقلانی امری تبیین‌ناپذیر است. انسان در این جهان ممکن و تبیین‌ناپذیر احساس امنیت ندارد، زیرا هر لحظه ممکن است به یک هزارپا بدل شود! بنابراین این دنیا و هر چه در آن است، موجب آزار و تهوع انسان است و همه چیز زاید و غیرضروری است.

منبع: [http://www.iranlib.com](#)؛ [http://www.iranlib.com](#) 13 [http://www.iranlib.com](#) 1402